

# بررسی نمونه‌هایی از واژه‌ها و اصطلاحات رایج گویش سیستانی در تاریخ بیهقی

اردشیر سنجولی جدید<sup>۱</sup>

## چکیده

تاریخ بیهقی یکی از متونی است که واژه‌های کهن و گاه مهجور در آن فراوان دیده می‌شود، به گونه‌ای که حتی معنی دقیق بعضی از واژه‌ها یا ترکیبات آن بر شارحان نیز پوشیده است؛ درحالی‌که بسیاری از واژه‌های دشوار این کتاب در گویش‌های بومی ایران رواج دارد. گویش سیستانی یکی از این گویش‌هاست که می‌تواند یک منبع بسیار غنی و معتبر برای شناخت ریشه و اصالت واژه و تعبیرهای آثار و متون کهن از جمله تاریخ بیهقی باشد. در این مقاله سعی شده است بعضی از واژه‌ها و ترکیبات تاریخ بیهقی که هنوز هم با همان معنای کهن در گویش سیستانی به کار می‌رود، با ذکر نمونه‌هایی از کاربرد این واژه‌ها و ترکیبات در متون کهن دیگر نشان داده شود تا ظرفیت بالای این گویش در زمینه تحقیقات زبان‌شناسی تاریخی بر همگان مشخص گردد. از جمله واژه‌ها و ترکیبات موجود: آچار، استارا، الف، شناس، افتوزرد، بگه، پیره، رنگ، جوق، ترنگو، لت، لیت، استو، اسپست و رز سختن می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ بیهقی، سیستان، گویش، کلمات کهن.

---

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند.

Email: ar.sanchooli@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۱۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۲۲

## ۱- مقدمه

«گوش سیستانی از جمله گویش‌های زنده و قدیمی‌ترین زبان فارسی به شمار می‌آید که بنابر استناد به فرهنگ معین، بازمانده زبان کهن سیستان (سگزی باستانی) است و بسیاری از واژه‌های آن از هزار سال پیش تاکنون به گواهی کتاب صیدنه ابوریحان بیرونی و پس از آن، تاریخ سیستان هیچ تغییری نکرده است» (خمک، ۱۳۷۱: ۳۴). «این گویش از نظر زبان‌شناسی و شناختن ریشه بسیاری از واژه‌ها و سابقه برخی اصطلاحات رایج در زبان فارسی از منابع مهم و دارای اعتبار است و فرهنگ‌نویسان آن را یکی از هفت لهجه فارسی عهد باستان دانسته‌اند» (افشار، ۱۳۶۶: ۲۹۶). با توجه به همین مطلب، در سال‌های گذشته تلاش‌های بسیاری از سوی محققان و فرهیختگان سیستانی برای جمع‌آوری و گردآوری واژه‌های کهن سیستانی صورت گرفته است که حاصل کار آنها، علاوه بر فواید تاریخی و جامعه‌شناسانه و مردم‌شناسانه، از لحاظ ادبی و زبان‌شناختی نیز بسیار مفید فایده بوده است؛ به گونه‌ای که تلاش‌ها و کوشش‌های بی‌دریغ آنان موجب شناخت بسیاری از واژه‌های سیستانی گردیده و زمینه مناسب را برای تحقیق و پژوهش بر روی این لغات فراهم کرده است. در واقع این واژه‌ها و اصطلاحات منبع بسیار مناسب و خوبی برای شناخت و فهم بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات کهن و متروک زبان فارسی به شمار می‌آیند و مطالعه و پژوهش بر روی آنها می‌تواند کمک سودمندی به حل پاره‌ای از مشکلات متون ادبی کهن باشد. در این جستار تلاش گردیده است تا بعضی از واژه‌ها و ترکیبات تاریخ بیهقی که هنوز هم با همان معنای کهن، در گویش سیستانی به کار می‌روند، با ذکر نمونه‌هایی از کاربرد این واژه‌ها و ترکیبات در متون کهن دیگر که موید معنایی آنهاست، ذکر شود.

اصیل بودن واژگان گویش سیستانی و باستانی بودن آن از یکسو و همچنین قرابت و نزدیکی منطقه سیستان به مناطقی همچون خراسان - زادگاه بیهقی - و ناحیه غزنین یعنی محل سکونت و اقامت او سبب شده است تا اصطلاحات و واژگان مشترک بسیاری میان زبان بیهقی و گویش سیستانی موجود باشد که برخی از آنها در این پژوهش نشان داده شده است.

## ۲- پیشینه تحقیق

از جمله تحقیقات و پژوهش‌هایی که تاکنون در زمینه بررسی تطبیقی واژگان سیستانی و متون کهن صورت گرفته است، می‌توان به تحقیقاتی همچون «گوش سیستانی در ترجمه قرآن قدس» (۱۳۷۱) از جواد محمدی خمک، «بررسی دو ترجمه آغازین با دو گویش از قرآن مجید» (۱۳۹۲) از سهیلا صلاحی مقدم و پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی کاربرد واژگان و عبارات گویش سیستانی در ترجمه قرآن قدس، تاریخ بیهقی و آثار سنایی» (۱۳۹۳) از رضا گل‌محمودی اشاره نمود.

محمدی خمک در مقاله «گویش سیستانی در ترجمه قرآن قدس» با مقایسه زبان نگارنده ترجمه قرآن قدس و گویش سیستانی در پی اثبات و تقویت حدس سیستانی بودن حوزه ترجمه قرآن قدس می‌باشد و در همین راستا شواهد واژگانی و آوایی بسیاری را برای اثبات گفته خویش مطرح می‌نماید (۱۳۷۱: ۴۲-۳۴).

صلاحی مقدم نیز در مقاله «بررسی دو ترجمه آغازین با دو گویش از قرآن مجید»، تلاش نموده است تا دو ترجمه آغازین از ترجمه‌های قرآن یعنی ترجمه قرآن قدس با گویش سیستانی و دیگر ترجمه قرآن پاک با گویش

### ۶۳ بررسی نمونه‌هایی از واژه‌ها و اصطلاحات رایج گویش سیستانی در تاریخ بیهقی

خراسانی را از نظر زبانی و واژگانی مورد بررسی و مقایسه قرار دهد. او در این مقاله به این نتیجه رسیده است که «در هر دو ترجمه واژه‌های مشترک وجود دارد چرا که زبان دری زبان پایه و معیار بوده است؛ اما در بعضی موارد مشاهده می‌شود که در ترجمه واژه‌های عربی قرآنی به زبان فارسی، مترجم گویش خاص منطقه خود را نیز دخیل نموده و عناصری از آن را وارد ترجمه خویش نموده است» (۱۳۹۲: ۹).

گل محمدی نیز در پایان‌نامه خود؛ یعنی «بررسی تطبیقی کاربرد واژگان و عبارات گویش سیستانی در ترجمه‌ی قرآن قدس، تاریخ بیهقی و آثار سنایی»، هدف تحقیق خویش را شناخت و رفع مشکلات درون‌متنی آثار مذکور بیان نموده است و تلاش کرده تا لغات و عبارات مشترک با گویش سیستانی را که در این متون کاربرد زیاد و کلیدی دارند، استخراج نموده و با توجه به منابع موجود در این زمینه، شرح و توضیح دهد تا به روشن شدن موارد ابهام آمیز آن آثار بینجامد (۱۳۹۳).

### ۳- مبحث اصلی تحقیق

#### ۳-۱- واژه‌های کهن گویش سیستانی در ادبیات فارسی

سیستان یکی از مناطق شرقی ایران به حساب می‌آید که بنابر موقعیت جغرافیایی خاص خود، یکی از نواحی مهم و تاثیرگذار در تاریخ و تمدن ایران زمین محسوب می‌گردد. وجود شاهان و حاکمان ادب‌دوست و استقلال‌طلبی همچون یعقوب لیث صفاری و جانشینان او و همچنین عالمان و دانشمندان بسیاری همچون ابویعقوب بن احمد سگزی، ابو داوود سجستانی، ابوحاتم سجستانی، احمدبن حسن میمندی، ابوسعید سجزی و خلیل‌بن احمد سجزی که هرکدام در زمینه‌های مختلفی همچون فلسفه، تفسیر، حدیث، نجوم و فقه تبحر داشته و سرآمد روزگار خود بوده‌اند، نشان‌دهنده پیشینه فرهنگی، علمی و تمدنی این ناحیه در اعصار گذشته است. ادبیات نیز از جمله زمینه‌هایی است که نویسندگان بسیاری از این سرزمین به آن پرداخته‌اند و نمود آن را می‌توان در آثار منظوم و منثور مختلفی که به زبان عربی و فارسی از سوی ادبای این منطقه نگاشته شده است، مشاهده کرد. در واقع شاعران و نویسندگان نام‌آوری همچون فرخی سیستانی، ابوالفتح بستنی، سراج‌الدین سگزی و رابعه قصداری، هر یک با سبک و سیاق منحصر به فرد شاعری خود، دارای برجستگی خاصی نسبت به دیگر شعرای ایران زمین هستند؛ «تا آنجا که وجود کسانی چون ابوالفتح بستنی و ابوبکر نحوی بستنی سیستان را به یکی از خاستگاه‌های مهم ادب عربی در ایران تبدیل کرد و آن را در زمینه شعر عربی از جایگاه ممتازی برخوردار نموده» (ناظری و غلامعلی‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۲۳). این شاعران و نویسندگان خواه‌ناخواه تحت تاثیر گویش و فرهنگ منطقه‌ای خود، بسیاری از نشانه‌ها و عناصر قومیتی و زبانی خود را به کلام خویش انتقال داده‌اند؛ به گونه‌ای که در خوانش بخشی از این آثار، عدم آگاهی از ویژگی‌های گویشی ناحیه سیستان، موجب عدم درک درست مخاطب از آن آثار و نوشته‌ها می‌گردد. یکی از نمونه‌های این متون، ترجمه قرآن قدس است که قدیمی‌ترین ترجمه‌ی قرآن به زبان فارسی محسوب شده و سرشار از لغات و اصطلاحات گویش سیستانی است؛ «لغاتی که آن‌چنان متروک شده‌اند که حتی در فرهنگ‌ها و سایر کتب نیز نمی‌توان نشانی از آنها پیدا کرد، مانند کوت به معنای ناشنوا، کنک به معنای عنکبوت و کلونک به معنای محل گذاشتن چراغ» (صلاحی مقدم، ۱۳۹۲: ۱۱-۱۲). از جمله آثار دیگری که در آنها می‌توان عناصر گویش سیستانی را

مشاهده کرد، کتاب‌های تاریخ سیستان، احیاء الملوک از حسین بن ملک غیاث الدین محمد بن شاه محمود و فرهنگ مذهب الاسماء فی مرتب الحروف و الاشیاء از محمود بن عمر الزنجی است که یکسانی واژه‌ها و ترکیبات این کتاب‌ها و همچنین علائم گویشی و زبانی، نشان‌دهندهٔ سیستانی بودن نویسندگان این کتب می‌باشد (محمدی‌خمک، ۱۳۷۱: ۳۴).

« گویش سیستانی همچون سایر گویش‌های ایرانی زیر نفوذ زبان فارسی نو به عنوان تنها زبان رسمی و فرهنگی ایرانیان پس از اسلام قرار داشته است و بسیاری از واژه‌ها از زبان‌های دیگر مانند عربی، هندی، ترکی و زبان‌ها و گویش‌های افغانستان در این گویش راه یافته‌اند، ولی غالباً تغییر کرده و با دستگاه آوایی آن همگون شده‌اند» (برجسته دلفروز، ۱۳۷۲: ۲) از سوی دیگر با توجه به جایگاه جغرافیایی سیستان، بسیاری از عناصر و نشانه‌های گویشی آن نیز در لهجه‌ها و گویش‌های دیگر سرزمین‌ها علی‌الخصوص نواحی خراسان و غزنین و افغانستان راه پیدا کرده است که نمود آن را می‌توان در برخی از آثار شعرا و نویسندگان این مناطق مشاهده کرد؛ « ولی از آنجا که این گویش هیچ‌گاه زبان نوشتاری نبوده و اثر مکتوبی نیز از آن باقی نمانده است، نمی‌توان صورت دقیقی از واژگان قدیمی آن ارائه داد؛ اما فرهنگ عامهٔ وسیعی شامل افسانه‌ها، ترانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و اعتقادات و مرثیه‌ها که به طور شفاهی سینه به سینه نقل می‌شود، تا حدودی واژگان قدیمی را در خود حفظ کرده‌اند» (همان، ۳-۲) و کمک شایانی برای شناخت و درک این واژگان به حساب می‌آیند.

### ۳-۲- نمونه واژه‌ها و اصطلاحات گویش سیستانی در تاریخ بیهقی

#### آچار (āčār)

« و خوانها به رسم غزنین روان شد از بره گان و نخچیر و ماهی و آچارها و نانهای پخته، و امیر را از آن سخت خوش آمد و میخوردند» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۳۶-۲۳۷).

«این مرد... آچارها و کامه‌ها نیکو ساختی... امیر وی را بنواخت و گفت از گوسفندان خاص پدرم وی بسیار داشت... یله کردم بدو.» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۱۸).

گویشی: «آچار معجونی است از ادویه و پیاز و نمک که در موقع آشپزی، مقداری از آن را به عنوان ادویه کوبیده و به غذا اضافه می‌کنند» (محمدی‌خمک، ۱۳۷۹: ۳). در فرهنگ خنج نیز در توصیف این واژه چنین آمده است: «چاشنی است که از ترکیب چندین ادویه و دانه‌های معطر گیاهی و آرد تهیه می‌شود و مخصوص مردم سیستان است، از این چاشنی عموماً در تهیهٔ آبگوشت استفاده می‌شود که از سنتی ترین غذاهای مردم این منطقه به حساب می‌آید؛ آچار در زبان مردم افغانستان و به تشریحاتی گفته می‌شود که همراه غذا می‌خورند» (شهنازی، ۱۳۹۲: ۱۱). «چاشنی آبگوشت، از مخلوط دانه‌های انار، فلفل، پیاز و زردچوبه تهیه می‌شود که این چاشنی را آچار گویند» (افشار سیستانی، ۱۳۶۵: ۲۲).

### اِسپست (espast)

«و نماز دیگر بار نداد و دیگر روز هم بار نداد و برنشست و بر جانب سپست‌زار به باغ فیروزی رفت و ترت پدر را رضی الله عنه زیارت کرد» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۵۵).

گویشی: «سپست به معنی یونجه است و از همین ساخت سپستی به معنای یونجه زار نیز کاربرد دارد» (محمدی خمک، ۱۳۷۹: ۲۳۴). «واژه‌ای به زبان پهلوی و به معنای شبدر علفی که خوراک دام می‌شود؛ تلفظ دیگر آن سپست یا سوست است. در جنوب خراسان اسپس گفته می‌شود» (شهنازی، ۱۳۹۲: ۱۲۲). دهخدا نیز در لغت‌نامه خود به طور مفصل به این واژه پرداخته است و آن را «گیاهی می‌داند که به ترکی به آن یونجه می‌گویند و معرب آن فصفصه است و به تخم آن بذرالرطبه گویند» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۰۷۰). «او در ادامه به نقل از پورداوود کاربرد این واژه را در معنای مزبور بنا بر یک سند کتبی، بیش از سه هزار سال می‌داند» (همان). مثال:

«تخم گزر و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم سپست و تخم ترب و تخم گندنا و تخم بادیان از هر یک راستار است آرد نخود بریان کرده برابر همه‌ی تخم‌ها هر بامداد پنج درم سنگ کوفته و بیخته با پنج استار شیر تازه بخورد» (جرجانی، ۱۳۹۱: ۲: ۵۰۷).

«و لیث گوید ذرق نباتی است که به سپست ماند و سگان شهرها او را حندقوا گویند و یکی را ازو ذرقه گویند و قوت حندقوا پیش از این یاد کرده‌ایم (بیرونی، ۱۳۷۰: ۲۸۵). در «وجه دین» ناصر خسرو نیز این واژه آمده است: «و قضا گفت سپست و بدان مر امام دوّم را خواست که امامت اندر فرزندان او بماند است برسان سپست که چون می‌دروند دیگر می‌روید» (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۸۷).

### اِستارا (estārā)

«امیر رضی الله عنه آیتی بود در باب لشکر کشیدن و آنچه در جهد آدمی بود بجای می‌آورد اما استاره‌ی او نمی‌گشت و ایزد تعالی چیز دیگر خواست» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۵۸۱).

گویشی: این واژه در گویش سیستانی به معنای ستاره و نجم است. نمونه:

«استاره و روی آسمو چرخونه اشغه زنه مرد مو بلای جونه

یعنی ستاره بر فراز آسمان می‌چرخد. عشق همسر دیگران چیزی نیست جز دردسر و بلای جان». (محمدی خمک، ۱۳۷۹: ۳۴). «تلفظ دیگر آن استارا (stara) است» (شهنازی، ۱۳۹۲: ۱۲۳). «استاره نیز تلفظ می‌شود» (افشار سیستانی، ۱۳۶۵: ۲۳). «دهخدا برای این واژه معنای متعددی ذکر می‌کند که از جمله آنها می‌توان به معنایی همچون ستاره یا کوکب، کوکب طالع، سایبان و طنبور یا سه تار اشاره نمود» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۱۰۳-۲۱۰۲). این واژه در «فیه ما فیه» و «معارف» سلطان‌ولد نیز آمده است:

«اول فضل است چون از ضلالت بیداری درو آید آن فضل حق است و عطای محض و الا چرا آن یاران دیگر را نشد که قرین او بودند، بعد از آن فضل و جزا، همچون استاره آتش جست ...» (مولوی، ۱۳۸۶: ۷۰-۷۱).

«استاره‌های آسمان چون مریدان در خدمت شیخ که آفتاب ازلی است درخشان که: «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» (سلطان ولد، ۱۳۷۷: ۴۶).

### استن (eston)

«سه سوار از مبارزان ایشان در برابر امیر افتادند، امیر دریازید و یکی را عمودی بیست منی بر سینه زد که ستانش بخواباند» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۰۷).

گویی: «استون یا استو یعنی طاقباز و به پشت خوابیده. نمونه: استو خوشو یعنی به پشت بخواب» (محمدی خلمک، ۱۳۷۹: ۳۴). «دراز کشیده به حالت طاقباز، پشت» (شهنازی، ۱۳۹۲: ۱۲۴-۱۲۵). در لغت-نامه دهخدا استن یا ستان علاوه بر معنای به پشت خوابیده، بی صبر و بی طاقت، ستانده و جای انبوه چیزها نیز آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹: ۱۳۴۵۹-۱۳۴۵۸). مثال:

«پس خویشتن مرده ساخت و بر روی آب ستان می‌رفت. صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است بینداخت» (نصرالله منشی، ۱۳۴۳: ۹۲).

ای صنم خفته ستان، در چمن و لاله‌ستان  
باده ز مستان مستان، در کف آحاد مده  
(مولوی، ۱۳۸۴: ۸۵۶)

### آشناس (ašnās)

«اینجا آشناسی را دیدم سگری، مردی جلد، هر چیزی می‌پرسیدم، گفت ...» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۶۵۴).  
گویی: شناس و آشنا. نمونه: فلونی آشناس اوشو هستا: فلان فرد آشنای آنهاست. «اصل این واژه برگرفته از فعل آشناسیدن یا آشناختن است» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۶۷۴).

### آفتو زرد (aftowzard)

«چون عبدوس این پیغام بگذارد، آبی بر آتش زد و حاجب و غلامانش زمین بوسه دادند. این فتنه در وقت بنشست و سرای را فرود گرفتند و درها مهر کردند و آفتاب‌زرد را چنان شد که گفתי هرگز مسکن آدمیان نبوده است» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۲۴).

بررسی نمونه‌هایی از واژه‌ها و اصطلاحات رایج گویش سیستانی در تاریخ بیهقی ۶۷

گویی: «دم‌غروب، نزدیکی‌های غروب آفتاب» (محمدی خمک، ۱۳۷۹: ۳۸). «افتو زردی هنگامی است که خورشید به زردی می‌گریزد و به مفهوم غروب آفتاب و آخر روز است» (شهنازی، ۱۳۹۲: ۱۴۶). معین و انوری نیز این ترکیب را به دو معنا آورده‌اند، «یکی به معنای نزدیک غروب و دیگری مجاز از زوال عمر، نزدیک بودن مرگ و پایان زندگی» (معین، ۱۳۵۳، ج: ۱: ۷۰ و انوری، ۱۳۸۱، ج: ۱: ۱۲۶).

کاربرد این واژه در متون کهن دیگر نیز دیده می‌شود: «چون خواجه عمید این حدیث بشنید حیران فرو ماند که هرگز مثل آن بگوشش او فرو شده بود جمله ی کارها فرو گذاشت و فرخی را بنشانند و روی به امیر بنهاد و آفتاب زرد پیش امیر آمد» (نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۶۵).

«امروز که ستاره بقای من سیاه شد و روز عمر به آفتاب‌زرد فنا رسید، مرا راهی در پیش آمد که از رفتن آن چاره نیست» (وراوینی، ۱۳۷۶: ۶۶).

### الف (elf)

«و این خانه را از سقف تا به پای زمین صورت کردند، صورت‌های الفیه از انواع گرد آمدن مردان با زنان، همه برهنه، چنانکه جمله آن کتاب را صورت و حکایت و سخن نقش کردند...» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۱۱).

گویی: «لخت و برهنه و عریان» (محمدی خمک، ۱۳۷۹: ۴۱). «لخت، برهنه نظیر لیسک و لیج و برنه» (شهنازی، ۱۳۹۲: ۱۶۶). «الف: لخت و برهنه» (افشار سیستانی، ۱۳۶۵: ۲۸). «این واژه در اکثر فرهنگ‌های فارسی الفیه و الفینه ضبط شده است و در معنای آلت جنسی مرد و تصاویر نزدیکی زن و مرد آمده است» (انوری، ۱۳۸۱، ج: ۱: ۵۳۸). (همچنین نک. معین، ۱۳۵۳، ج: ۱: ۳۳۹) و (دهخدا، ۱۳۷۷، ج: ۳: ۲۲۳۰).

### بگه (bega)

«وقت نماز دیگر حسن منادی فرمود که دست از کشتن و گرفتن بکشید که بی‌گاه شد» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۳۶).

گویی: «در معنی غروب به کار می‌رود. در گویش سیستانی در دو معنا به کار می‌رود: ۱- غروب، دم عصر ۲- دیر، بد فصل» (شهنازی، ۱۳۹۲: ۴۳۰). «در حالی که در سایر فرهنگ‌ها بی‌گاه به معنای غروب و دیروقت و بدموقع و یا اول شب آمده است» (معین، ۱۳۵۳، ج: ۱: ۶۳۲) و (انوری، ۱۳۸۱، ج: ۲: ۱۱۷۰)، «اما دهخدا آن را قید مرکب و مخفف بگه یا پگاه و در معنی به وقت و زود می‌داند» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج: ۴: ۴۹۲۳) و در رابطه با اختلاف موجود به نقل از کتاب المعجم چنین می‌آورد: «جمهور شعرا بگه و بیگه را به هم جایز ندارند و اگر کسی روا دارد، جواز آن را وجهی توان نهاد، چه بیگه و بگه به معنی دیر و زود مستعمل است و نه به معنی باوقت و ناوقت» (همان).

### پیره (pire)

«و امیر از شکار پیره به باغ صد هزار باز آمد روز شنبه شانزدهم ماه رجب، و آنجا هفت روز مقام کرد با نشاط و شراب، تا از حیوران بورا نخجیر در رسید» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۶۱).

«مالي سخت بي متنها و عظيم بود و امير آن را بدید و به بوسهل زوزني داد و گفت: ما به شکار پیره خواهیم رفت» (همان: ۲۵۸).

«روز شنبه شانزدهم شعبان امیر رضي الله عنه به شکار پیره رفت» (همان: ۴۰۴).

گوش: «۱. به صف ایستادن افراد را پیره ایستادن می‌گویند. ۲. صف حلقوی افراد را هم، که برای محاصره باشد، پیره زده یا پیره دشته می‌گویند» (محمدي خمک، ۱۳۷۹: ۱۰۶). «محاصره» (افشار سیستانی، ۱۳۶۵: ۴۷). «این کلمه نیز در گوش سیستانی در دو معنای حمله و یورش و محاصره و تگنا به کار می‌رود» (شهنازی، ۱۳۹۲: ۵۶۹). «همچنین این کلمه تلفظ پیره فارسی است و در دو معنا به کار می‌رود: ۱- صف و به دایره ایستادن لشکر ۲- به نظم ایستادن، ایستادن به ستون یک و پشت سرهم» (همان: ۵۷۱).

### ترنگو (trengow)

«بر لب آب مطربان ترند آ و زنان پاي کوب و طبل زن افزون سیصد تن به کار بردند و بازی می‌کردند» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۲۳۷).

گوشی: «ترنگو یا ترنگ سرحال، سرخوش و سرزنده، تر و تازه، بشاش، نیکو و قبراق، شاداب. ضد سست و بد حال» (محمدي خمک، ۱۳۷۹: ۱۱۷). «سرحال، شادمان، بشاش و سرزنده و پر انرژی» (شهنازی، ۱۳۹۲: ۶۲۳). «در بسیاری از فرهنگ‌ها، به معنی خوب و خوش و بشاش آمده است» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۵: ۶۶۷۹).

لاجرم چون چنین گران‌جانم ناخوش و ناترنگ و نادانم  
(مسعود سعد، ۱۳۹۰: ۷۱۴)

### جوق (juq)

«چون جوق ایشان به لشکرگاه رسیدند، حاکم مطوعی بیشتر بیامد و در خدمت خواجه بزرگ پیوست و احوال‌ها به تمامت شرح داد...» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۵۹۶).

گوشی: «جوق یا جوخ یعنی دسته و گروه. یک رباعی از یاد رفته سگری در مصراع نخستینش می‌گوید: از شیب درآمد و ما جوخه ارب؛ یعنی از سمت جنوب به ما هجوم آورده است گروه عرب» (محمدي خمک، ۱۳۷۹: ۱۳۶). «دسته، گروه، جوخه همانند ترکیب جوخه بسته به معنی دسته دسته شدن» (شهنازی، ۱۳۹۲: ۷۲۴). در فرهنگ‌های فارسی این واژه معرب دانسته شده و برای آن سه معنا آورده‌اند: «۱-



بررسی نمونه‌هایی از واژه‌ها و اصطلاحات رایج گویش سیستانی در تاریخ بیهقی ۶۹ گروه، دسته (انسان و حیوان) ۲- گروهی از سوار و پیاده و فوج ۳- بسیار، کثیر» (معین، ۱۳۵۳، ج ۳: ۱۲۵۵). همچنین رک (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۵: ۷۹۱۱). مثال:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ: دوست دارد الله ایشان را که جنگ میکنند از بهر او. صَفًا قطار قطار جوق جوق» (میبدی، ۱۳۷۱ ج ۱۰: ۸۱). «و جوق سواران را کتیبه گویند لجمع الرجال و السلاح فیها و کتاب را کتاب گویند لجمع حروفه و کلماته» (سورآبادی، ۱۳۸۱: ۵).

### دست و پو مردا (dasto po marḏā)

«چون افشین این سخن بشنید لرزه بر اندام او افتاد و به دست و پای بمرد» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۶۵).

«گفت: من چه فرمایم؟ این خبر به ناچار به امیر رسد، نتوان دانسته که چه فرماید، ایشان به دست و پای مرده برفتند» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۳۰).

«آملیان چون این حدیث بشنوند، به دست و پای بمردند و متحیر گشتند» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۵۸).

گویشی: این کنایه یا اصطلاح در گویش سیستانی به حالت فردی گفته می‌شود که بسیار هراسان گشته و یا ترسیده باشد. مثال:

اشتو دستو پوتو مردا؟ (ešto dasto poto marḏā): چه اتفاقی افتاده است که دست و پایت مرده است؟ به کنایه یعنی چرا ترسیده و هراسانی؟.

### رز سختن (roz soχtan)

«در دادن اسب و سیم و به‌گزین کردن، روزگاری کشید و روز را می‌بسوخت تا نماز شام را راست کرده بودند و به خیل‌تاش دادند و وی برفت تازان» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۱۳).

گویشی: این کنایه نیز در گویش سیستانی به معنای وقت تلف کردن و در کاری زمان و وقت را به درازا کشاندن به کار می‌رود. مترادف همین کنایه اصطلاح روز بردن نیز به کار می‌رود. مثال:

رفتا سرزمی فقد روزخام سوزونا (raftā srezmi faqad rozeχam sozonā): به مزرعه رفته و تنها وقتش را تلف می‌کند.

### رنگ (reng)

«و کتابی بود که آن را لطایف حیل الکفاة نام بود. بخواست و خوشک خوشک می‌خورد و رنگ رنگ سماعی و زخمه‌ای و گفتاری می‌شنید» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۴۱۳).

گویشی: صدای موسیقی و آهنگ را گویند مثل این جمله:

رنگ رنگ نم ساز درمبار (reng rengo nam sāza darmaiār): یعنی صدای آواز آن ساز را درنیاور.

این واژه در لغت‌نامه دهخدا به معنی «آهنگ مخصوص رقص و آهنگی که بتوان با آن رقصی آمده است» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸: ۱۲۶۳). «معین نیز آن را یکی از قسمت‌های ضربی در ردیف‌های آواز که نشاط آور

است، معنا نموده است و معتقد است که رنگ‌ها محدودند و هر دستگاه رنگ خاصی دارد» (معین، ۱۳۵۳، ج ۲: ۱۶۷۸). «رنگ‌ها غالباً در پایان اجرای موسیقی می‌آید» (انوری، ۱۳۸۱: ج ۴: ۳۶۸۸).

(با توجه به معنایی که از ترنگ ذکر شد، می‌توان احتمال داد ضبط این واژه در تصحیح مصححان تاریخ بیهقی اشتباه است و این واژه شاید ترنگ باشد و نه ترند؛ زیرا که صورت نوشتاری ترند در هیچ یک از متون چه به نظم و چه به نثر مشاهده نشده است.)

### لت (lat)

«حصیری خود جباری بود، به روزگار امیرمحمود از بهر این پادشاه را اندر مجلس شراب عربده کرده بود و دو بار لت خورده» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

«این بوسهل مردی امام زاده‌ی محتشم و فاضل و ادیب بود... و با آن شرارت دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم‌گرفتی و آن چاکر را نیز لت زدی...» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۱۶۸).

گویشی: این واژه در گویش سیستانی و همچنین زبان بلوچی به کار می‌رود و به معنی چوب، تئبیه، آسیب و صدمه است. محمدی خمک در کتاب خود این واژه را به معنی «گونه‌ای از کوبیدن» آورده (محمدی خمک، ۱۳۷۹: ۳۶۷). افشار سیستانی نیز به معنی «زدن» یاد کرده (افشار سیستانی، ۱۳۶۵: ۱۳۹). انوری نیز برای این واژه چند معنا ذکر می‌کند؛ مانند «۱- لنگه در و پنجره ۲- تکه چوب ۳- تکه، قطعه و ۴- ضربه یا صدمه» (انوری، ۱۳۸۱، ج ۷: ۶۳۷۹). «لت به معنای تپانچه، سیلی و چک نیز آمده است» (معین، ۱۳۵۳، ج ۳: ۳۵۶۳). این واژه در متون کهن نیز بسیار کاربرد داشته است:

«ای امیری که امیران جهان خاصه و عام	بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام
ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید	به ابی‌یوسف یعقوب بن اللیث همام
به لتام آمد رتبیل و لتی خورد به لنگ	لتره شد لشگر رتبیل و هبا گشت کنام»
	(تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۱۰)

«عسطور نگاه کرد، شاه‌نوش را دید سر و رو کبود گشته گفت ای جان پدر بچه حالی! بکسی می‌مانی که لت خورده باشد» (بیغمی، ۱۳۸۱: ۸۶).

### لیت (leyt)

«و نزدیک سپاه‌سالار رفتیم؛ پشت به صندوقی باز نهاده و لباس لیت از خزانه ملحم پوشیده» (بیهقی، ۱۳۸۸: ۶۸۵).

بررسی نمونه‌هایی از واژه‌ها و اصطلاحات رایج گویش سیستانی در تاریخ بیهقی ۷۱

گویشی: «در گویش سیستانی این واژه به صورت لیچ، لوچ، لیسک و یا لیچک در معنی برهنه و لخت و عربان به کار می‌رود» (محمدی خمک، ۱۳۷۹: ۳۷۰-۳۶۹). معین نیز همین واژه را البته به صورت لت در فرهنگ خود ضبط نموده است (معین، ۱۳۵۳، ج ۳: ۳۵۶۳). مثال:

لیت و عور در کوچمیایی که چه؟ (leyto ūor dar koča miyae ke če?) : برای چه امری لخت و برهنه در کوچه می‌آیی؟.

#### ۴ - نتیجه‌گیری

تاریخ بیهقی از آثار بزرگ و گرانمای ادب فارسی به شمار می‌آید که اهمیت تاریخی و ادبی آن بر هیچ‌کس پوشیده نیست. در این اثر واژه‌های کهن و گاه مهجور نیز دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که حتی معنی درست بعضی از واژه‌ها یا ترکیبات آن بر شارحان و محققان نیز پوشیده است؛ درحالی‌که بسیاری از واژه‌های کهن و مهجور این کتاب در گویش‌های بومی ایران رواج دارد. گویش سیستانی یکی از این گویش‌هاست که بنابر پیشینه و قدمت فراوان، منبع بسیار خوبی برای شناخت واژه‌ها و ترکیبات مهجور و کهن می‌باشد و یک منبع بسیار غنی و معتبر برای شناخت ریشه و اصالت واژه و تعبیرهای آثار و متون کهن از جمله تاریخ بیهقی است. بررسی و دقت در واژگان و تعبیرات این گویش و همچنین خوانش دقیق متون کهن، علاوه بر کمک به محققان در درک متون تاریخی، می‌تواند موجب کشف و بازیابی لغات و تعبیراتی بسیاری شود که بعضاً برخی از آنها از نگاه فرهنگ نویسان نیز به دور مانده است. در این متن کوشیدیم با استفاده از گویش سیستانی معنی دقیق‌تر واژه‌هایی چون استارا، اسپست، رنگ، لت و ... را معلوم کنیم.

#### کتاب‌نامه

- افشار سیستانی، ایرج. (۱۳۶۵) *واژه‌نامه سیستانی*. انتشارات بنیاد نیشابور.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۶). «گوشه‌ای ناشناخته از فرهنگ مردم سیستان». فصلنامه‌ی هنر. شماره‌ی ۱۴. صص ۳۰۴-۲۹۲.
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). *فرهنگ سخن*. دوره‌ی پنج جلدی. تهران: انتشارات سخن.
- برجسته دلفروز، بهروز. (۱۳۷۲). *واژه‌نامه‌ی ریشه‌شناسانه و تطبیقی گویش سیستانی*. دانشگاه شیراز. دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۷۰). *الصیغنة فی الطب*. به تصحیح عباس زریاب خوبی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیغمی، محمد بن احمد. (۱۳۸۱). *داراب‌نامه*. جلد ۲. مصحح: ذبیح الله صفا. تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.

- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۸). *تاریخ بیهقی*. تصحیح محمد جعفر یاحقی و سیدی. تهران: نشر سخن.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۹۱). *ذخیره خوارزمشاهی*. جلد دوم. قم: انتشارات موسسه احیاء طب طبیعی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا*. دوره‌ی چهارده جلدی. تهران: موسسه‌ی چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- سعد سلمان، مسعود. (۱۳۹۰). *دیوان مسعود سعد سلمان*. مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمد مهیار. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سلطان ولد، محمد بن محمد. (۱۳۷۷). *معارف سلطان ولد*. محقق نجیب مایل هروی. تهران: انتشارات مولی.
- سورآبادی، عتیق بن محمد. (۱۳۸۱). *تفسیر سورآبادی*. تصحیح: علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: انتشارات فرهنگ.
- شهنازی، جواد. (۱۳۹۲). *خنج فرهنگ گویش سیستانی*. جلد اول (الف - ج). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صلاحی مقدم، سهیلا. (۱۳۹۲). «بررسی دو ترجمه‌ی آغازین با دو گویش از قرآن مجید». فصلنامه‌ی پژوهش‌های ادبی و قرآنی. دوره‌ی یک. شماره‌ی دو. صص ۲۷-۹.
- قبادیانی مروزی، ناصر خسرو. (۱۳۸۴). *وجه‌دین*. تهران: انتشارات اساطیر.
- گل‌محمدی، رضا. (۱۳۹۳). *بررسی تطبیقی کاربرد واژگان و عبارات گویش سیستانی در ترجمه‌ی قرآن قدس، تاریخ بیهقی و آثار سنایی*. دانشگاه زابل. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد.
- محمدی خمک، جواد. (۱۳۷۱). «گویش سیستانی در قرآن قدس». *مجله‌ی آینده*. سال هجدهم. فرودین تا شهریور. شماره ۱ تا ۶. صص ۴۲-۳۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). *واژه‌نامه‌ی سکزی*. تهران: انتشارات سروش.
- معین، محمد. (۱۳۵۳). *فرهنگ معین*. جلد ۱، ۲، ۳. تهران: موسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.
- مؤلف ناشناخته. (۱۳۶۶). *تاریخ سیستان*. به تصحیح محمدتقی بهار. تهران: انتشارات پدیده.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۴). *دیوان کبیر شمس تبریزی*. مصحح: بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: نشر طلایه.

بررسی نمونه‌هایی از واژه‌ها و اصطلاحات رایج گویش سیستانی در تاریخ بیهقی ۷۳

- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۶). *فیه ما فیه*. تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات نگاه.
- میبیدی، احمد بن محمد. (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عده الابرار*. به اهتمام علی اصغر حکمت. جلد ۱۰. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ناظری، حسین، غلامعلی‌زاده، جواد. (۱۳۹۳). «بررسی عوامل پیدایش شعر عربی سیستان و ویژگی‌های آن در قرن‌های چهارم و پنجم هجری». *مجله‌ی زبان و ادبیات عربی*. شماره‌ی یازدهم. صص ۱۴۶-۱۲۳.
- نسوی، محمد بن احمد. (۱۳۲۴). *سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی*. محقق محمد علی ناصح. تهران: انجمن ادبی ایران.
- نصرالله منشی، ابوالمعالی. (۱۳۴۳). *ترجمه کللیه و دمنه*. تصحیح و توضیح: مجتبی مینوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نظامی عروضی. (۱۳۸۸). *چهار مقاله و تعلیقات*. به تصحیح علامه قزوینی، با تصحیح مجدد محمد معین، به کوشش مهدخت معین. تهران: انتشارات صدای معاصر.
- وراوینی، سعد‌الدین. (۱۳۷۶). *مرزبان نامه*. با مقابله و تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: انتشارات اساطیر.

